

پولس در آفسس

¹And it came to pass, that, while Apollos was at Corinth, Paul having passed through the upper coasts came to Ephesus: and finding certain disciples,²He said unto them, Have ye received the Holy Ghost since ye believed? And they said unto him, We have not so much as heard whether there be any Holy Ghost.³And he said unto them, Unto what then were ye baptized? And they said, Unto John's baptism.⁴Then said Paul, John verily baptized with the baptism of repentance, saying unto the people, that they should believe on him which should come after him, that is, on Christ Jesus.⁵When they heard this, they were baptized in the name of the Lord Jesus.⁶And when Paul had laid his hands upon them, the Holy Ghost came on them; and they spake with tongues, and prophesied.⁷And all the men were about twelve.⁸And he went into the synagogue, and spake boldly for the space of three months, disputing and persuading the things concerning the kingdom of God.⁹But when divers were hardened, and believed not, but spake evil of that way before the multitude, he departed from them, and separated the disciples, disputing daily in the school of one Tyrannus.¹⁰And this continued by the space of two years; so that all they which dwelt in Asia heard the word of the Lord Jesus, both Jews and Greeks.¹¹And God wrought special miracles by the hands of Paul:¹²So that from his body were brought unto the sick handkerchiefs or aprons, and the diseases departed from them, and the evil spirits went out of them.¹³Then certain of the vagabond Jews, exorcists, took upon them

¹و چون آپولوس در قرنتس بود، پولس درنواحی بالا گردش کرده، به آفسس رسید. و در آنجا شاگرد چند یافته،²بدیشان گفت: آیا هنگامی که ایمان آوردید، روح القدس را یافتید؟ به وی گفتند: بلکه نشنیدیم که روح القدس هست.³بدیشان گفت: پس به چه چیز تعمید یافتید؟ گفتند: به تعمید یحیی.⁴پولس گفت: یحیی البتّه تعمید توبه می‌داد و به قوم می‌گفت به: آن کسی که بعد از من می‌آید ایمان بیاورید، یعنی به مسیح عیسی.⁵چون این را شنیدند به نام خداوند عیسی تعمید گرفتند،⁶و چون پولس دست بر ایشان نهاد، روح القدس بر ایشان نازل شد و به زبانها متکلم گشته، نبوّت کردند.⁷و جمله آن مردمان تخمیناً دوازده نفر بودند.

⁸پس به کنیسه درآمده، مدّت سه ماه به دلیری سخن می‌راند و در امور ملکوت خدا مباحثه می‌نمود و برهان قاطع می‌آورد.⁹اما چون بعضی سخت‌دل گشته، ایمان نیاوردند و پیش روی خلق، طریقت را بد می‌گفتند، از ایشان کناره‌گزیده، شاگردان را جدا ساخت و هر روزه در مدرسه شخصی طیرائس نام مباحثه می‌نمود.¹⁰و بدین‌طور دو سال گذشت بقسمی که تمامی اهل آسیا چه یهود و چه یونانی کلام خداوند عیسی را شنیدند.¹¹و خداوند از دست پولس معجزات غیرمعتاد به ظهور می‌رسانید،¹²بطوری که از بدن او دستمالها و فوطه‌ها برده، بر مریضان می‌گذارند و امراض از ایشان زایل می‌شد و ارواح پلید از ایشان اخراج می‌شدند.

¹³لیکن تنی چند از یهودیان سیّاح عزیمه خوان بر آنانی که ارواح پلید داشتند، نام خداوند عیسی را خواندن گرفتند و می‌گفتند، شما را به آن عیسی که پولس به او موعظه می‌کند قسم می‌دهیم!¹⁴و هفت نفر پسران ایشکیوا رئیس گهته یهود این کار می‌کردند.¹⁵اما روح خبیث در جواب ایشان گفت: عیسی را می‌شناسم و پولس را می‌دانم. لیکن شما کیستید؟¹⁶و آن مرد که روح پلید داشت بر ایشان جست و بر ایشان زور آور شده، غلبه یافت به حدّی که از آن خانه عربان و مجروح فرار کردند.¹⁷چون این واقعه بر جمیع یهودیان و یونانیان ساکن آفسس مشهور گردید، خوف بر همه ایشان طاری گشته، نام خداوند عیسی را مکّرم

to call over them which had evil spirits the name of the Lord Jesus, saying, We adjure you by Jesus whom Paul preacheth.¹⁴ And there were seven sons of one Sceva, a Jew, and chief of the priests, which did so.¹⁵ And the evil spirit answered and said, Jesus I know, and Paul I know; but who are ye?¹⁶ And the man in whom the evil spirit was leaped on them, and overcame them, and prevailed against them, so that they fled out of that house naked and wounded.¹⁷ And this was known to all the Jews and Greeks also dwelling at Ephesus; and fear fell on them all, and the name of the Lord Jesus was magnified.¹⁸ And many that believed came, and confessed, and shewed their deeds.¹⁹ Many of them also which used curious arts brought their books together, and burned them before all men: and they counted the price of them, and found it fifty thousand pieces of silver.²⁰ So mightily grew the word of God and prevailed.²¹ After these things were ended, Paul purposed in the spirit, when he had passed through Macedonia and Achaia, to go to Jerusalem, saying, After I have been there, I must also see Rome.²² So he sent into Macedonia two of them that ministered unto him, Timotheus and Erastus; but he himself stayed in Asia for a season.²³ And the same time there arose no small stir about that way.²⁴ For a certain man named Demetrius, a silversmith, which made silver shrines for Diana, brought no small gain unto the craftsmen;²⁵ Whom he called together with the workmen of like occupation, and said, Sirs, ye know that by this craft we have our wealth.²⁶ Moreover ye see and hear,

می‌داشتند.¹⁸ و بسیاری از آنانی که ایمان آورده بودند آمدند و به اعمال خود اعتراف کرده، آنها را فاش می‌نمودند.¹⁹ و جمعی از شعبده بازان کتب خویش را آورده، در حضور خلق سوزانیدند و چون قیمت آنها را حساب کردند، پنجاه هزار درهم بود.²⁰ بدینطور کلام خداوند ترقی کرده قوت می‌گرفت.²¹ و بعد از تمام شدن این مقدمات، پولس در روح عزیمت کرد که از مکادونیه و آخائیه گذشته، به اورشلیم برود و گفت: بعد از رفتنم به آنجا روم را نیز باید دید.²² پس دو نفر از ملازمان خود، یعنی تیموتاؤس و آرسطوس را به مکادونیه روانه کرد و خود در آسیا چندی توقف نمود.

شورش زرگر در آفسُس

²³ در آن زمان هنگامهای عظیم درباره طریقت بر پا شد.²⁴ زیرا شخصی دیمتریوس نام زرگر که تصاویر بتکده آرطامیس از نقره می‌ساخت و جهت صنعتگران نفع خظیر پیدا می‌نمود، ایشان را و دیگرانی که در چنین پیشه اشتغال می‌داشتند،²⁵ فراهم آورده، گفت: ای مردمان شما آگاه هستید که از این شغل، فراخی رزق ما است.²⁶ و دیده و شنیده‌اید که نه تنها در آفسُس، بلکه تقریباً در تمام آسیا این پولس خلق بسیاری را اغوا نموده، منحرف ساخته است و می‌گوید اینهایی که به دستها ساخته می‌شوند، خدایان نیستند.²⁷ پس خطر است که نه فقط کسب ما از میان رود بلکه این معبدخای عظیم آرطامیس نیز حقیر شمرده شود و عظمت وی که تمام آسیا و ربع مسکون او را می‌پرستند برطرف شود.²⁸ چون این را شنیدند، از خشم پر گشته، فریاد کرده، می‌گفتند که: بزرگ است آرطامیس آفسُسیان.²⁹ و تمامی شهر به شورش آمده، همه متفقاً به تماشاخانه تاختند و غایوس و آرسترخُس را که از اهل مکادونیه و همراهان پولس بودند با خود می‌کشیدند.

³⁰ اما چون پولس اراده نمود که به میان مردم درآید، شاگردان او را نگذاشتند.³¹ و بعضی از رؤسای آسیا که او را دوست می‌داشتند، نزد او فرستاده، خواهش نمودند که خود را به تماشاخانه نسپارد.³² و هر یکی صدایی علیحده می‌کردند زیرا که جماعت آشفته بود و اکثر نمی‌دانستند که برای چه جمع شده‌اند.³³ پس اسکندر را از میان خلق کشیدند که یهودیان او را پیش

that not alone at Ephesus, but almost throughout all Asia, this Paul hath persuaded and turned away much people, saying that they be no gods, which are made with hands:²⁷ So that not only this our craft is in danger to be set at nought; but also that the temple of the great goddess Diana should be despised, and her magnificence should be destroyed, whom all Asia and the world worshippeth.²⁸ And when they heard these sayings, they were full of wrath, and cried out, saying, Great is Diana of the Ephesians.²⁹ And the whole city was filled with confusion: and having caught Gaius and Aristarchus, men of Macedonia, Paul's companions in travel, they rushed with one accord into the theatre.³⁰ And when Paul would have entered in unto the people, the disciples suffered him not.³¹ And certain of the chief of Asia, which were his friends, sent unto him, desiring him that he would not adventure himself into the theatre.³² Some therefore cried one thing, and some another: for the assembly was confused; and the more part knew not wherefore they were come together.³³ And they drew Alexander out of the multitude, the Jews putting him forward. And Alexander beckoned with the hand, and would have made his defence unto the people.³⁴ But when they knew that he was a Jew, all with one voice about the space of two hours cried out, Great is Diana of the Ephesians.³⁵ And when the townclerk had appeased the people, he said, Ye men of Ephesus, what man is there that knoweth not how that the city of the Ephesians is a worshipper of the great goddess Diana,

انداختند و اِسْکَنْدَر به دست خود اشاره کرده، خواست برای خود پیش مردم حجت بیاورد.³⁴ لیکن چون دانستند که یهودی است همه به یک آواز قریب به دو ساعت ندا می‌کردند که: بزرگ است آرطامیس اَقْسُسیان.

³⁵ پس از آن مستوفی شهر خلق را ساکت گردانیده، گفت: ای مردان اَقْسُسی، کیست که نمی‌داند که شهر اَقْسُسیان ارطامیس خدای عظیمو آن صنمی را که از مشتری نازل شد پرستش می‌کند؟³⁶ پس چون این امور را نتوان انکار کرد، شما می‌باید آرام باشید و هیچ کاری به تعجیل نکنید.³⁷ زیرا که این اشخاص را آوردید که نه تاراجکنندگان هیکلاند و نه به خدای شما بد گفته‌اند.³⁸ پس هر گاه دیمتریوس و همکاران وی ادعایی بر کسی دارند، ایام قضا مقرر است و داوران معین هستند. با همدیگر مرافعه باید کرد.³⁹ و اگر در امری دیگر طالب چیزی باشید، در محکمه شرعی فیصل خواهد پذیرفت.⁴⁰ زیرا در خطریم که در خصوص فتنه امروز از ما بازخواست شود چونکه هیچ علتی نیست که درباره آن عذری برای این ازدحام توایم آورد.⁴¹ این را گفته، جماعت را متفرق ساخت.

and of the image which fell down from Jupiter?³⁶ Seeing then that these things cannot be spoken against, ye ought to be quiet, and to do nothing rashly.³⁷ For ye have brought hither these men, which are neither robbers of churches, nor yet blasphemers of your goddess.³⁸ Wherefore if Demetrius, and the craftsmen which are with him, have a matter against any man, the law is open, and there are deputies: let them implead one another.³⁹ But if ye enquire any thing concerning other matters, it shall be determined in a lawful assembly.⁴⁰ For we are in danger to be called in question for this day's uproar, there being no cause whereby we may give an account of this concourse.⁴¹ And when he had thus spoken, he dismissed the assembly.